

Saeed Nafisi (1895-1966) and nationalist historiography in Iran

Ali Ferdosi^{*}, Omid Sepehrirad^{**}

Amir Akbari^{***}

Abstract

After Iran's defeat by Russia, new ideologies such as nationalism entered the sphere of politics and culture in Iran. The Qajar dynasty, due to internal and external problems, was unable to adapt itself to the new civilization. However, the Pahlavi government, which aimed to build a nation-state, promoted its nationalist ideologies through historiography and historians. One of these historians was Saeed Nafisi, whose works emphasized the phenomenon of nationalism based on four main pillars: antiquity, anti-Arab sentiment, Aryanism, and individualism. The upcoming research intends to critically analyze Nafisi's works in order to gain a better understanding of the Pahlavi regime's efforts to legitimize and promote its own ideology.

Keywords: Saeed Nafisi, Nationalist historiography, antiquarianism, Pahlavi rule, anti-Arabism.

* PhD Student in History, Bojnord Branch, Islamic Azad University, Bojnord, Iran, aferdosi15@yahoo.com

** Assistant Professor, Department of History, Bojnord Branch, Islamic Azad University, Bojnord, Iran
(Corresponding Author), omid_sephri@yahoo.com

*** Assistant Professor, Department of History, Bojnord Branch, Islamic Azad University, Bojnord, Iran,
amirakbari84@yahoo.com

Date received: 13/09/2023, Date of acceptance: 03/12/2023



سعید نفیسی (۱۲۷۴-۱۳۴۵ش) و تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی در ایران

علی فردوسی*

امید سپهری‌راد**، امیر اکبری***

چکیده

پس از شکست ایران از روسیه، اندیشه‌های جدید نظیر ناسیونالیسم وارد عرصه سیاست و فرهنگ ایران شد. حکومت قاجار به علت مشکلات زیاد داخلی و خارجی نتوانست خود را با تمدن جدید وفق دهد؛ اما حکومت پهلوی که به دنبال ساخت دولت_ملت بود، با استفاده از تاریخ‌نگاری و مورخان، اندیشه‌های ناسیونالیستی خود را ترویج داد. از جمله این مورخان سعید نفیسی بود که پدیده ناسیونالیسم در آثار وی بر چهار محور باستان‌گرایی، عرب‌ستیزی، آریایی‌ستایی و شخصیت‌محوری استوار است. این پژوهش سعی دارد با روش توصیفی - تحلیلی به نقد و بررسی آثار نفیسی در این حوزه بپردازد تا بتواند بر اساس تحلیل آنها به فهم درستی از آثار او، در جهت نشان دادن تلاش‌های پهلوی برای مشروعیت‌سازی و ترویج ایدئولوژی برسد.

کلیدواژه‌ها: سعید نفیسی، تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی، باستان‌گرایی، حکومت پهلوی، عرب‌ستیزی.

* دانشجوی دکتری تاریخ، واحد بجنورد، دانشگاه آزاد اسلامی، بجنورد، ایران، aferdosi15@yahoo.com

** استادیار، گروه تاریخ، واحد بجنورد، دانشگاه آزاد اسلامی، بجنورد، ایران (نویسنده مسئول)،

omid_sepehri@yahoo.com

*** استادیار، گروه تاریخ، واحد بجنورد، دانشگاه آزاد اسلامی، بجنورد، ایران، amirakbari84@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۶/۲۲، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۱۲



۱. مقدمه

در دوره قاجاریه، شکست ایران از روسیه منجر به آشنایی با اروپای مدرن و ورود اندیشه‌های نوگرایانه در حوزه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی شد و برخی روشنفکران و علما و آگاهی نسبت به عقب‌ماندگی جامعه ایران آگاهی یافتند. این امر زمینه را برای تغییر و تحول در بسیاری از حوزه‌های فکری، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی به وجود آورد. تاریخ‌نگاری نیز؛ مانند بخش‌های دیگر تحت تاثیر تحولات جهانی قرار گرفت. در پی این امر تغییراتی در بینش و شیوه‌های تاریخ‌نویسی مورخان این دوره پدیدار شد و افق تفکر تاریخی تا اندازه‌ای ترقی کرد. علاوه بر همه این‌ها، علاقه و توجه خاصی به تاریخ ایران باستان پیدا شد که خود معلول رواج تفکر ناسیونالیستی بود. (طلایی، نجفیان رضوی، ۱۳۹۰: ۱۰)

برای نمونه «آخوندزاده» معتقد بود که اعراب، سلطنت باشکوه هزارساله ایرانیان را نابود کرده و طوری این کشور را ویران کرده‌اند که آبادی آن هنوز میسر نشده و خطی بر گردن ایشان گذاشته که تحصیل متعارف نیز برای مردم دشوار است. (آخوندزاده، ۱۳۹۵: ۱۷۶) به جز آخوندزاده افرادی؛ چون میرزا آقاخان کرمانی، شاهزاده جلال‌الدوله و... نیز آثاری درباره ایران باستان دارند که هر یک بخشی از تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی دوره قاجار را شامل می‌شود. این مورخان قاجاری با محور قراردادن ملی‌گرایی، به بازنویسی تاریخ ایران در قرون گذشته پرداخته و با برجسته کردن تاریخ ایران باستان و قرار دادن این دوره به عنوان دوران حیات ملی ایران، بنیان‌های هویت ملی ایران نوین بر اساس هویت باستانی را پی‌ریزی کردند. در این دوره هویت جدید ایرانی با رویکرد سیاسی و با تأثیرپذیری از غرب و مخالفت با اسلام شکل گرفت. (قره‌داغی، ۱۳۹۹: ۳۰۶) با این وجود حکومت قاجاریه هرگز نتوانست از شکل‌گیری تاریخ‌نگاری جدید برای کسب مشروعیت بهره جوید. در دوره مشروطه نیز تلاش‌هایی در این باره شد اما به علت هرج‌ومرج ناشی از عوامل داخلی و خارجی این تلاش‌ها ناقص می‌ماند.

دوره پهلوی از نظر تثبیت گفتمان ناسیونالیسم برفضای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران و برپایی دولت مدرن مبتنی بر این گفتمان و تأسیس سازمان‌ها و نهادها و اتخاذ نگرش‌های برآمده از این ایدئولوژی اهمیت دارد. مهم‌تر از همه تثبیت تاریخ‌نگاری‌های رسمی و حکومتی بر مبنای ایدئولوژی ناسیونالیسم نقطه‌ی عطفی در تاریخ معاصر ایران به شمار می‌رود. در این دوره هم‌چنین، تاریخ و تاریخ‌نگاری به عنوان یکی از مهم‌ترین بسترهای حضور و نمود ناسیونالیسم به عنوان ابزاری توانمند در تثبیت ناسیونالیسم در فضای فکری و فرهنگی ایران

سعید نفیسی (۱۳۷۴-۱۳۴۵ش) و تاریخ‌نگاری ... (علی فردوسی و دیگران) ۱۷۵

معاصر و شکل‌دادن به ذهنیت طبقات مختلف مردم و تربیت نخبگانی جدید با تفکر ناسیونالیستی به طور گسترده مورد توجه قرار گرفت. (طرفداری، ۱۳۹۰: ۲۲۲)

حکومت پهلوی نیاز مبرمی به استفاده از تاریخ‌نگاری و تحریک احساسات ناسیونالیستی داشت. رضاشاه متهم به این بود که با کمک بریتانیا به قدرت رسیده، نبود آزادی‌های سیاسی و فشارهایی که برای انجام اصلاحات مدنظر حکومت بر دوش مردم بود، مشروعیت پهلوی را زیر سوال برده بود؛ از این رو لازم بود تا با استفاده از ابزار تاریخ‌نگاری و تبلیغاتی نظیر منجی‌بودن رضاشاه، نجات کشور از فساد و تباهی قاجاریه، پدر ایران نوین و... برای حکومت، مشروعیت لازم را ایجاد کند. (ملایی‌توانی، ۱۳۹۶: ۲۴-۲۶) دستگاه حکومت پهلوی نیز مورخان نظیر عباس اقبال آشتیانی، سعید نفیسی، فتح‌الله بینا، احمد کسروی، رشید یاسمی، دانش نوبخت، ابراهیم صفایی و... را برای این منظور به‌کارگرفت. (همان: ۳۱-۳۲)

پژوهش حاضر نیز درصدد بررسی یکی از همین مورخان دوره پهلوی یعنی سعید نفیسی است. او که یکی از مهم‌ترین پژوهش‌گرها این دوره است، نقش زیادی در شکل‌گیری تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی داشت! با نگاه به حجم وسیع آثار او به خوبی می‌توان به این مسئله پی برد. عمده پژوهش‌های تاریخی او، رگه‌هایی از ناسیونالیسم و باستان‌گرایی دارد. تاریخ‌نگاری یکی از مهم‌ترین ابزار حکومت‌ها برای پی‌ریزی ایدئولوژی و افکار خود است. حکومت‌های مختلف از طریق کتب درسی و آموزشی، تولید آثار مختلف تاریخی و مواردی از این دست به تبلیغ ایدئولوژی خود می‌پردازند. این مسئله در دوره پهلوی به خوبی مشهود است. در این دوره تاریخ‌نگاری چه به عنوان بررسی دوره‌های گذشته و چه به عنوان معاصر‌نویسی به حکومت وابسته و حاوی ایدئولوژی و خواسته‌های رسمی حکومت بود. (طرفداری، ۱۳۹۰: ۲۲۳)

این پژوهش نیز به دنبال واکاوی همین مسئله است. با بررسی آثار سعید نفیسی به عنوان یک مورخ مطرح که در دستگاه حکومتی بود، می‌توان به جنبه‌های مهمی از نگرش حکومت پهلوی پی‌برد. آرا و اندیشه‌های ناسیونالیستی موجود در آثار نفیسی، می‌تواند حاکی از خواست حکومت برای گسترش اندیشه‌های ناسیونالیستی باشد. مسئله اصلی پژوهش حاضر بررسی آرای ناسیونالیستی موجود در آثار سعید نفیسی مورخ و پژوهشگر مطرح دستگاه حکومت پهلوی است تا از این طریق بتوان به جنبه‌های مختلف تاریخ پهلوی پی برد؛ زیرا همان‌طور که گفته شد آرا و اندیشه‌های یک مورخ حکومتی، گویای خواسته‌ها و تمایلات آن حکومت برای پی‌ریزی آن تفکرات، در جامعه است. نوشته پیش‌رو در زمره پژوهش‌های حوزه تاریخ‌نگاری

قرار می‌گیرد و سه دسته از آثار از جمله کتب، مقالات و پایان‌نامه‌ها در ذیل پیشینه تحقیق قرار می‌گیرند.

الف) تمامی مطالبی که در مورد سعید نفیسی نوشته شده و به بررسی آرا، عقاید و آثار وی در حوزه تاریخ پرداخته‌اند:

«رستم وحید» در مجله «ارمغان» شرح حالی از نفیسی ارائه داده که هر چند کوتاه است اما به علت هم‌عصر بودن با او بسیار مفید است. (وحید، ۱۳۰۸: شرح حال سعید نفیسی) علاوه بر آن، یک ارزیابی مختصر نیز در یک پایان‌نامه در مورد شیوه سعید نفیسی در نقد و تحلیل متون ادبی کلاسیک فارسی، صورت گرفته که به نکات مثبت روش و سبک او در این حوزه می‌پردازد. (نیکوبخت و رنجبران، ۱۳۸۷، نقد و تحلیل شیوه سعید نفیسی در تصحیح متون ادبی کلاسیک فارسی)

یک پایان‌نامه دیگر هم به قلم «شقایق مقدم‌خواه» به نگارش درآمده که تمرکز آن بر نقش و تأثیر نفیسی در حوزه ادبیات فارسی است. (مقدم‌خواه، شقایق، ۱۳۹۳: بررسی و تحلیل آثار و اندیشه‌های سعید نفیسی)

ب) نوشته‌ها و آثاری که درباره تاریخ‌نگاری دوره پهلوی نوشته شده‌اند: این‌گونه آثار معمولاً در ذیل خود و به صورت گزینشی، آرا و اندیشه‌های نفیسی را بررسی کرده‌اند و این عمده‌ترین تفاوت بین این پژوهش و پژوهش‌های مربوط به تاریخ‌نگاری دوره پهلوی است. کتاب «علیرضا ملایی‌توانی» تحت‌عنوان گفتمان تاریخ‌نگاری رسمی دوره پهلوی پیرامون رضاشاه مهم‌ترین پژوهش در این زمینه است. (ملایی‌توانی، علیرضا، ۱۳۹۶) نویسنده به بررسی مورخین و تاریخ‌نگاری این دوره پرداخته و از این حیث یک منبع مناسب برای فهم تاریخ‌نگاری آن دوران است. نوشته «سیمین فصیحی» در مورد جریان‌های اصلی تاریخ‌نگاری پهلوی نیز از دیگر کتبی است که تاریخ‌نگاری این دوره را بررسی کرده است. فصیحی در فصل دوم کتاب خود، تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی در دوره پهلوی را بررسی می‌کند. این بخش در زمره پیشینه تحقیق پژوهش حاضر قرار می‌گیرد. (فصیحی، ۱۳۷۲، جریان‌های اصلی تاریخ‌نگاری در دوره پهلوی) پایان‌نامه «یونس قربانی‌فر» تحت‌عنوان «تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی در عصر پهلوی اول» نیز از دیگر پژوهش‌های مرتبط با این بخش است. (قربانی‌فر، ۱۳۸۵، تاریخ‌نگاری در دوره پهلوی اول)

ج) نوشته‌هایی که به بررسی تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی در تاریخ معاصر پرداخته‌اند: شمار این پژوهش‌ها بسیار زیاد بوده و محتوای آنها نیز بررسی سیر و تکوین تاریخ‌نگاری

سعید نفیسی (۱۲۷۴-۱۳۴۵ش) و تاریخ‌نگاری ... (علی فردوسی و دیگران) ۱۷۷

ناسیونالیستی و مورخانی است که به این امر پرداخته‌اند. مقاله «ارزیابی انتقادی تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی در ایران» از «رضا بیگدلو» (بیگدلو، ۱۳۹۳: ارزیابی انتقادی تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی در ایران) که این نوع از تاریخ‌نگاری را نقد و بررسی کرده و سیر تکوین آن از قاجار تا پهلوی را ارزیابی کرده است. پژوهش دیگر مقاله علی‌محمد طرفداری (طرفداری، ۱۳۹۰: تاریخ: تأمل؛ تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی ایران و پایه‌گذاری اوهم تاریخی مقدس) است که وی نیز به مانند بیگدلو به بررسی سیر تکوین این نوع از تاریخ‌نگاری پرداخته است. طرفداری تبعات و زیان‌های این شیوه تاریخ‌نگاری را نیز بررسی کرده است.

تاریخ‌نگاری از مهم‌ترین علمی است که بستر مناسبی را جهت گسترش ایدئولوژی‌های حکومت‌ها فراهم می‌کند. به اعتقاد «رایینسن» حکومت‌ها به کمک تاریخ‌نگاری می‌توانند ادعاهای خود درباره گذشته، حال و آینده را اثبات کنند. (رایینسن، ۱۳۸۹: ۲۰۴) حکومت پهلوی نیز در پی ساخت یک دولت_ملت جدید بر پایه ناسیونالیسم بود. از این رو نگاه ابزاری و فایده‌گرایانه‌ای به تاریخ داشت و سعی می‌کرد از طریق آموزش و نگارش و برانگیختن احساسات و عواطف، باورها و ارزش‌های آن‌ها را تغییر دهد. یکی از مهم‌ترین ایدئولوژی‌های حکومت پهلوی، اندیشه ناسیونالیسم بود که بر محورهای مختلفی استوار بود. تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی پهلوی ویژگی‌های جالب توجهی داشت که با جست‌وجو در آثار مورخین این دوره می‌توان به محورهای اصلی آن پی برد. اصلی‌ترین این ویژگی‌های این تاریخ‌نگاری عبارت هستند از:

- ۱- باستان‌گرایی بر این مبنا که ایران در دوران باستان از نظر سیاسی و فرهنگی در اوج قله ترقی و پیشرفت بود. (پوردادود، ۱۳۵۶: ۲۲-۲۳) و (صفا، ۱۳۴۶: ۳۶)
- ۲- عرب‌ستیزی که بر پایه این گفتمان، پس از حمله اعراب، ایران وارد دوران ظلمت و سیاهی شد و پیشرفت و ترقی ایران باستان را از بین برد. در این تفکر اعراب عامل اصلی انحطاط و عقب‌ماندگی ایران شمرده می‌شدند و از آن‌ها به عنوان افرادی فاقد فرهنگ و تمدن که در جاهلیت می‌زیستند، یاد می‌شد. (پوردادود، ۱۳۴۳: ۳۴۱)
- ۳- نژادگرایی و تأکید بر این که همه ساکنین ایران کنونی از نژاد آریایی هستند. در این گونه مطالب معمولاً به صورت مداوم تأکید زیادی بر نژاد مردمان مختلف می‌شود. (پیرنیا، ۱۹۲۸: ۸)

۴- ترویج عشق به وطن از طریق تجلیل و تمجید از شخصیت‌های تاریخی و شخص رضاشاه به عنوان قهرمانان ملی که یا کشور را از چنگال دشمنان و شاهان نالایق نجات داده و یا در این راه تلاش بسیار کردند. (نفیسی، ۱۳۴۴: ۶) آثار سعید نفیسی نیز به عنوان یکی از مورخان ناسیونالیست این دوره خالی از این ویژگی‌ها نیست. در زیر سعی می‌شود تا با توجه به این محورهای چهارگانه آثار سعید نفیسی نقد و بررسی شود.

۲. باستان‌گرایی

در دوره پهلوی، تفکر باستان‌گرایی که از آثار و اندیشه‌های آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی شروع شده بود، تبدیل به یکی از محورهای اصلی اندیشه روشن‌فکران شد. نفیسی تعداد زیادی از آثار خود در زمینه تاریخ را یا به صورت مستقیم به ایران باستان اختصاص داده و یا به افرادی پرداخته که در جهت احیای این دوران کوشیده‌اند.

از دیدگاه نفیسی ایران در دوره ساسانیان یکی از متمدن‌ترین کشورهای جهان بوده (نفیسی، ۱۳۸۷: ۲۸) و برای اثبات این مدعی، دلایل خاص خود را در کتابی با عنوان تاریخ تمدن ساسانی بیان کرده است. اما نکته جالب توجه شاخصه‌ها و مؤلفه‌هایی است که او برای برتری تمدن ساسانی ذکر کرده است. در این خصوص به مواردی چون تجملات دربار ساسانی، درفش، سکه‌ها، مهرها، القاب درباری و غنیمت‌های جنگی اشاره شده و مؤلفه‌هایی از این دست را به عنوان برتری‌های ساسانیان در فرهنگ و تمدن آورده است. او در قسمتی از کتاب خود این چنین نوشته است:

هنگامی که اعراب شهر تیسفون را گرفتند از جمله چیزهایی که از خزانه سلطنت تاراج کردند تاج خسرو دوم بود و جامه‌های او که هر یک از آنها زربفت و جواهر نشان بود و جوشن و کلاه خود شاه از طلای خالص و فرشی دارای سیصد و پنجاه و شش متر طول و تقریباً هفتاد و دو متر عرض

و در ادامه نیز شکوه و ثروت خسرو دوم را ستایش می‌کند. (نفیسی، ۱۳۸۷: ۱۸۷) در جای دیگر از کتاب خود تصرف و آوردن چلیپای مسیح از اورشلیم به تیسفون را نشانه برتری ساسانیان می‌داند. (همان: ۲۴۵) ملاکی که نفیسی برای برتری تمدن ساسانی در نظر گرفته صورت ظاهری توسعه و پیشرفت و غلبه‌جویی است. یک تمدن صرفاً، با شکوه دربار و غنیمت‌های جنگی در زمره تمدن‌های درخشان قرار نمی‌گیرد. اما چرا نفیسی چنین ملاک‌هایی را در نظر گرفته است؟ پاسخ سوال می‌تواند چنین باشد که نفیسی اگر قرار بود این ملاک‌ها را

سعید نفیسی (۱۳۷۴-۱۳۴۵ش) و تاریخ‌نگاری ... (علی فردوسی و دیگران) ۱۷۹

دقیق بررسی کند، به نتایجی می‌رسد که ناقض مطالب وی بود. این مسئله که خسرو پرویز توانسته صلیب مسیحیان را به تیسفون بیاورد، هرگز نمی‌تواند دلیل درخشش تمدن ساسانی باشد. خسرو پرویز به مدت بیست و هفت سال با روم جنگید. در این مدت، این جنگ هیچ نتیجه‌ای در پی نداشت. خسرو پرویز در نهایت شکست خورد و تمام مناطق متصرفی را از دست داد. بیست و هفت سال جنگ احتیاج به نیروی جنگی و ثروت زیادی دارد که این مسئله فشار زیادی بر مردم وارد می‌کند. «دیاکونف» معتقد است که کشاورزان مجبور بودند که در طی جنگ‌ها به منزله پیاده‌نظام و نیروهای امدادی در جنگ‌ها خدمت کنند. (دیاکونف، ۱۳۸۳: ۳۴۹) مسلماً بیست و هفت سال جنگ آسیب زیادی به کشور و مردم وارد می‌کند. نکته‌ای که نفیسی هرگز به آن اشاره نمی‌کند. ذهن ایدئولوژی‌زده وی، چنان غرق مسائل مربوط به دربار و تجملات ظاهری شده که فراموش کرده است این سرزمین دارای مردمانی است که شاکله اصلی کشور را تشکیل می‌دهند. وضع زندگی همین مردم ملاک اصلی پیشرفت و درخشش یک تمدن است.

نفیسی هنگامی از مردم عادی سخن می‌گوید، هرگز به بررسی عمیق زندگی ایشان و مشکلاتی که در جامعه داشتند، نمی‌پردازد. جامعه عصر ساسانی یک جامعه طبقاتی بوده است که به تعبیری به دو گروه اشراف و توده‌ها تقسیم می‌شد. (دریایی، ۱۳۸۳: ۱۵۶) این نوع نظام طبقاتی با قوانین محکم و استوار اجازه پویایی و تحرک اجتماعی را در جامعه ایران از بین برد. (کریستن سن، ۱۳۸۹: ۳۱۴) بنابر نامه «تنسر» نجبا و اشراف با قوانین دینی از عوام جدا می‌شدند و با تشخیص در لباس و مرکب و سرای و بستان و زن و خدمتکار از عوام متمایز بودند. (مینوی، ۱۳۵۴: ۱۹) «بیل» در مورد نظام طبقاتی ساسانی چنین می‌نویسد:

ساختار اجتماعی آن از نوع بسیار متصلب و روابط طبقاتی در بردارنده جریان یک سویه قدرت بود که طبقات پایین را در موضع رعیت نگه می‌داشت. جامعه به چهار طبقه عمده تقسیم می‌شد: روحانیان، نظامیان، دیوان‌سالاران و دهقانان. هر کدام از این طبقات نیز به گروه‌های ثابتی تقسیم می‌شدند و نتیجه امر، ساختار اجتماعی سلسله مراتبی پیچیده‌ای بود. تحرک اندکی بین طبقات صورت می‌گرفت. (آلن بیل، ۱۳۸۷: ۱۸)

داستان مرد کفشگر و انوشیروان ساسانی که در شاهنامه بدان تأکید شده، مؤید همین ساختار پیچیده است. (فردوسی، ۱۳۸۲: ۴۷۲)

نظام کشاورزی که ستایش شده دین زرتشتی بود، وضع کشاورزان - که تبدیل‌کننده زمین‌های غیر آبادان به زمین‌های پرمحصول - با وجود انواع سهم‌ها و مالیات‌ها، چندان

مناسب نبود حتی آنان به هنگام جنگ موظف بودند به منزله پیاده‌نظام و عوامل امدادی و کارگری در نبردها شرکت کنند. (دیاکونف، ۱۳۸۳: ۳۴۹)

حیرت‌آور است که او در این رابطه به مرتبه علم و دانش در آن دوره هیچ اشاره‌ای نکرده، در حالی که رتبه و درجه هر فرهنگ و تمدنی را با جایگاه علم و دانش در آن فرهنگ می‌سنجند نه با ثروت، تجمل یا درفش کاویان.

باید گفت که از آن جایی که نفیسی مورخ چندان دقیقی نیست، برای نقد وضعیت سواد مردم ناگزیر بود به مطالب کریستین سن و داستان مشهور کفشگر و انوشیروان مراجعه کند. کریستین سن در خصوص وضعیت علم و دانش در زمان ساسانیان چنین می‌نویسد: «جماعت بسیاری از تجار شهرها قرائت و کتابت و حساب می‌دانسته‌اند و چون از این بگذریم، عامه مردم از حیث ادب و سواد بضاعتی نداشتند. هیون تسیانگ گوید ایرانیان به فکر دانش نیستند و فقط به پیشه خویش اشتغال می‌ورزند.» (کریستن سن، ۱۳۸۹: ۴۰۴) به همین دلیل وی به نظام آموزشی این دوره نمی‌پردازد.

جنبشی اعتراضی مزدک که در پی تعدیل چنین سیستمی به وجود آمد و شعار آن اشتراک میان زنان و اموال بود، در جهت بهبود شرایط شکل گرفت. در آستانه جنبش مزدکی، نابسامانی‌های اقتصادی و اجتماعی، شرایطی انفجارآمیز فراهم کرده بود و مزدک واکنشی شدید در برابر این اوضاع بحرانی بود. مزدک با شناخت عوامل ناپایداری و بحران‌آفرین جامعه، اصول خود را بر ترمیم آنان قرار داد. بدین سبب مسأله زنان و اموال در اندیشه‌های مزدک تقدم یافت. این نیاز عمیق اجتماعی، با رویکرد گسترده عمومی مواجه شد. (حاجیان‌پور، ۱۳۷۶: ۴۸) «ابن‌اثیر» با بیان سخنان مزدک در برابر انوشیروان، چگونگی استقبال ایرانیان از جنبش مزدکی را نشان می‌دهد. مزدک در پاسخ انوشیروان که قصد قتل عام مزدکیان را داشت، می‌گوید: «آیا تو می‌توانی همه مردم را به قتل برسانی؟» (ابن‌اثیر، ۱۳۴۹: ۱/۸۸) اما با به قدرت رسیدن خسرو اول، آن جنبش سرکوب شد و اصلاحات این شاه مقتدر در تثبیت این نوع نظام طبقاتی بسیار تأثیرگذار بود. در مورد این اصلاحاتی که در دوره خسرو انوشیروان ایجاد شد و برخی معتقدند که به اصلاحاتی که منجر به ایجاد یک ساختار عادلانه در سرزمین ایران گردید، (فردوسی، ۱۳۸۲: ۴۳۴_۴۳۵)؛ (گریشمن، ۱۳۸۸: ۳۵۰) باید با دیده شک و تردید نگریست. (زرین کوب، ۱۳۷۵: ۲۶۴) نفیسی در داستان جالبی که در این خصوص ذکر کرده، می‌نویسد:

هنگامی که خسرو اول در مالیات اصلاحات کرد و اساس جدیدی برای بار دادن خود برقرار داشت، بزرگان دربار خود را برای شور جمع کرد و دوبار از ایشان پرسید که ایرادی

سعید نفیسی (۱۳۷۴-۱۳۴۵ش) و تاریخ‌نگاری ... (علی فردوسی و دیگران) ۱۸۱

به قرارهای تازه او دارند یا نه. بار سوم چون همه خاموش مانده بودند، یکی از حاضران با ادب پرسید که شاه در نظر دارد این مالیات‌ها را دائمی کند یا نه، زیرا اگر دائمی کند به مرور زمان ظلم خواهد شد. شاه گفت: ای مرد ملعون گستاخ، تو از کدام طبقه‌ای؟ آن مرد جواب داد و گفت از طبقهٔ دبیران است و شاه فرمان داد آن قدر بر سر او بکوبند که بمیرد و این فرمان مجری گشت. سپس حاضران همه گفتند: ای شاه، تمام مالیات‌هایی را که تو وضع کرده‌ای ما عادلانه می‌دانیم. (نفیسی، ۱۳۸۷، ۳۳)

با مطالبی که در مورد نظام طبقاتی عصر ساسانی گفته شد، در این روایت چند نکته واضح و مشخص است؛ نخست آن که آن اصلاحات چندان جنبهٔ عادلانه نداشت. نکتهٔ دوم عدم وجود آزادی در میان طبقات فرادست جامعه بود. هنگامی که فردی از طبقهٔ دبیران به علت یک اظهارنظر ساده تنبیه و مجازات می‌شد، بدون شک شرایط مردم طبقات فرودست سخت و دشوار بود و آن‌ها حق هیچ‌گونه اظهارنظر نداشتند. مسلم است که چنین جامعه‌ای حتی با وجود ثروت زیاد، قدرت نظامی عظیم، شکوه و عظمت دربار و درباریان اشکالات ساختاری زیادی وجود دارد. نفیسی اما هیچ یک از این اشکالات را نمی‌بیند و به آن‌ها نمی‌پردازد. دلیل این مسئله نیز مشخص است، اگر او به نقد و بررسی این مسائل می‌پرداخت، آن دوران آرمانی که درصدد القای آن به خوانندگان کتاب خود بود، در ذهن خواننده از بین می‌رفت. البته ناگفته نماند که نفیسی در مواردی اندک به نقد ساسانیان پرداخته اما این مطالب مربوط به اواخر این دوره است. (نفیسی، ۱۳۹۰: ۳۲)؛ (نفیسی، ۱۳۳۵: ۹-۱۰)

۳. عرب‌ستیزی

همان‌طور که گفته شد یکی از مولفه‌های ناسیونالیست ایرانی باستان‌گرایی است. از نظر مورخان دوره پهلوی، دوران ایران باستان دارای تمدن باشکوهی بوده و از نظر سیاسی، علمی و فرهنگی سرآمد تاریخ ایران است. پرواضح است که با چنین نگاهی به ایران باستان، اعراب که این دوران آرمانی را نابود کردند، مورد نفرت و تحقیر قرار می‌گیرند. نفیسی نیز در آثار مختلف خود به تحقیر اعراب می‌پردازد. وی در مقدمه کتاب بابک‌خرمدین به جای کلمه حمله اعراب از واژه «دستبرد اعراب» استفاده می‌کند و ایشان را یک مشت مردم سراپا برهنه اشترسوار می‌داند. (نفیسی، ۱۳۴۸: ۵) باز در ادامه همین کتاب معتقد است که در تاریخ هیچ دیاری آن همه جنبش و کوشش و بردباری را که ایرانیان در ملت سه هزار سال تاریخ و سه هزار سال پیش از تاریخ برای رهایی خویشتن از دستبردهای پیاپی ملل نژاد سامی و نژاد یافتی

آشکار کرده‌اند؛ نمی‌توان دید. (همان: ۶) پس از آن نیز اعراب را بی‌خط و دانش و مثنی انسان سوسمارخور معرفی می‌کند که همه مردم ایران در برابر ایشان ایستادگی کرده‌اند. (همان: ۷) نفیسی هم‌چنین به جای استفاده از واژه عرب و اعراب، از واژه «تازی و تازیان» استفاده می‌کند. این واژه در طول تاریخ معانی متفاوتی داشته اما در دوران معاصر و با رشد اندیشه‌های باستان‌گرایی و عرب‌ستیزانه، معنی تحقیرآمیزی به خود گرفته است. (قیم، ۱۴۰۱: ۹۵) نفیسی در کتاب ماه نخشب که شرح حال مقنع است، او و یارانش را ایرانیانی با نژاد پاک می‌داند. (نفیسی، ۱۳۳۴: ۹) این حکایت سوی دیگری هم دارد. اگر در این سو نژاد ایرانی نماد پاکی و خلوص و کمال و دانشگری است؛ در آن سو نژاد عرب سرشار از زشتی و نابکاری و ناپاکی فطری است.

در سرتاسر این کتاب نفیسی از واژه عرب استفاده نکرده و تازی را به جای آن به کار برده است. (قیم، ۱۴۰۱: ۱۱۰) او خود در این کتاب می‌نویسد که «مقنع» به ترکان سپاه خود دستور حمله به مسلمانان را داد و خون ایشان را مباح کرد و در ادامه می‌نویسد که حکیم احمد، فرمانده سپاهیان مقنع در بخارا، به یاری «خشوعی و باغی و کردک» که سه تن از سرهنگان آن سپاه بودند، در اطراف بخارا به کشتار و تاراج دست زد، چنانکه مردم بخارا هراسان شدند و نزد حسین بن معاذ که از جانب تازیان حکمران این سرزمین بود، رفتند و او را به برابری با سفیدجامگان برانگیختند. (نفیسی: ۱۳۳۴: ۲۳) اما هرگز از این حملات تحت عنوان جنایت و دستبرد یاد نمی‌کند. او هم‌چنین، حمله اعراب به ایران را دستبرد و حمله خسرو پرویز به روم را باعث افتخار و عظمت ایران می‌داند. این که چه تفاوتی بین این دو حمله وجود دارد، مشخص نیست. تنها مسئله‌ای که مشخص است کینه وی نسبت به اعراب است.

نفیسی بدون در نظر گرفتن شرایط جغرافیایی و زیستی شبه‌جزیره عربستان ایشان را مردمی سوسمارخور و بی‌تمدن معرفی می‌کند. یکی از عوامل تاثیرگذار در خلق و خو، آداب و رسوم و فرهنگ مردمان در گذشته، جغرافیا بوده است. موقعیت و شرایط جغرافیایی شبه‌جزیره عربستان پیش از بعثت پیامبر(ص) موجب شکل‌گیری جامعه‌ای با خصوصیات و ویژگی‌های خاص در این سرزمین گردیده بود. به دلیل کمبود آب و فقدان شرایط کشاورزی و یک‌جانشینی اکثریت مردمان به صورت دسته‌های چند ده نفری؛ یعنی قبیله، زندگی سختی را تجربه می‌کردند. این قبایل همواره به دنبال چراگاه از نقطه‌ای به نقطه دیگر کوچ می‌نمودند. این سرزمین به حدی خشک و بدون آب و غلف است که اعراب ساکن در آن در انزوا و جدا از

سعید نفیسی (۱۲۷۴-۱۳۴۵ش) و تاریخ‌نگاری ... (علی فردوسی و دیگران) ۱۸۳

جهان متمدن آن روز بصری بردند. (محمدی، ۱۳۹۰: ۱۲۰) به دلیل وجود بیابان‌ها و صحراهای خشک، سوزان و پهناور با وجودی که در دل منطقه استراتژیک خاورمیانه واقع است، مهاجمان و جهان‌گشایان به ناچار در لشکرکشی‌ها و تهاجمات آن را دور می‌زدند و به دلیل شرایط سخت، حتی زحمت عبور از آن را به خود راه نمی‌دادند. این وضعیت از طمع و تهاجم و سلطه قدرت‌های اطراف به جزیره‌العرب می‌کاست و از سویی محدودیت عقب‌افتادگی و انزوای ساکنانش را به دنبال داشت. (شهیدی، ۱۳۸۳: ۱۲) مشخص است که قطعاً چنین شرایط جغرافیایی سختی در اخلاق و رفتار ساکنین آن تاثیر به‌سزایی می‌گذارد. بررسی و قضاوت رفتار عرب پیش از اسلام بدون در نظر گرفتن این شرایط جغرافیایی ناقص و غیرممکن است. نفیسی هم‌چنین اعراب را مردمی بدون علم و دانش معرفی می‌کند. این در حالی است که نفیسی که خود ادیب بزرگی بود، باید بداند که بسیاری از قالب‌های شعر فارسی از عربی گرفته شده و اعراب در شعر و شاعری از سرآمدان روزگار خود بودند. «جرجی زیدان» در کتاب تاریخ تمدن اسلام مجموعه علمی را که اعراب از آن اطلاع داشتند، ذکر کرده است که ستاره‌شناسی، شعر و شاعری، تاریخ، انساب، هواشناسی و... از جمله آنهاست. (زیدان، ۱۳۷۲: ۴۰۱/۱-۴۳۳) جدای از مسئله علم و دانش در حجاز، شهرنشینی نیز در کنار زندگی بدوی رواج داشت (دلوی، ۱۹۸۹: ۳۹/۱) و اعراب این منطقه به تجارت می‌پرداختند و حجاز پیوسته پذیرای کشتی‌های بازرگانی حبشه، چین، هند و مصر بود. (سباعی، ۱۹۹۹: ۴۰/۱)

اعراب نیز از قرن‌ها پیش از اسلام خط و کتابت داشتند حتی از چند صد سال پیش از میلاد نوشتن می‌دانستند. در اکناف جزیره‌العرب نوشته‌هایی به یونانی یا زبانهای دیگر یافت شده است. اعراب پیش از اسلام به خطی که در یمن ظهور کرده بود و امروز آن را خط «مسند یا حمیر» می‌گویند، می‌نوشتند. در عصر جاهلی در عربستان دو نوع خط رواج داشت؛ جزم و مسند. مسند در اصل خط اعراب جنوب بود و در دیگر بلاد عرب نیز رواج داشت. خط جزم خط اهل مکه و مدینه و اعراب عراق و اعراب شمالی بود. (آیتی، ۱۳۵۶: ۲۳۹)

واضح است که گفته‌های نفیسی در مورد اعراب دور از حقیقت بوده و اعراب نیز دارای فرهنگ، تمدن و علم و دانش بودند که بیشتر آن سهم اعراب جنوب عربستان بود. شرایط جغرافیایی عربستان خصلت‌های خوب و بد را یک‌جا به اعراب تحمیل کرده بود. در چنین شرایط بد جغرافیایی داشتن خصلت‌هایی نظیر شاعری، شجاعت، جوانمردی بسیار قابل ستایش است. اما ذهن ایدئولوژی‌زده نفیسی تنها بخشی را با برجسته‌سازی خاصی می‌بیند. او به هر شکلی به دنبال اثبات تفکرات خود است. عرب‌ستیزی وی حتی می‌تواند نشان از

اسلام‌ستیزی باشد. چرا که وی با تحقیر اعراب به ستایش ایران باستان می‌پردازد و هیچ جایی در نوشته‌های خود حساب اعراب را از اسلام جدا نکرده است.

عرب‌ستیزی نفیسی با ستایش نژاد آریایی نیز همراه است. پیشینه نژادگرایی و ستایش نژاد آریایی به دوره قاجار و اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی و فتح‌علی آخوندزاده بر می‌گردد. میرزا آقاخان، معتقد است که ایرانیان را از آن روی آریین می‌خواندند که آتش و آفتاب می‌پرستیدند و ی سپس بنیان تمدن بشر را به ایرانیان آریایی نسبت می‌دهد و نیامیهن آریایی‌ها را ایران می‌داند. (کرمانی، ۱۳۲۶: ۲۹)

۴. نژادگرایی

در دوره رضاشاه و برای ساخت دولت_ملت جدید و یکسان‌سازی اجباری فرهنگی ضروری به نظر می‌آمد. تا این تفکر که ایرانیان کنونی همه از نژاد آریایی هستند، غالب شده و ترویج شود. در نتیجه مورخان زیادی نظیر پیرنیا و نفیسی به این مسئله پرداختند. پیرنیا در اولین کتاب درسی که به سفارش دولت پهلوی نوشت، بخشی از فصل اول آن «نژادها، نژاد سفیدپوست، مردم هندواروپایی» نام داشت و مبتنی بر علم نژادشناسی بود. (ضیاء‌ابراهیمی، ۱۳۹۶: ۲۳۰) کتاب‌های دوره پهلوی اول نیز که تجلی‌گر روح زمانه خود بودند، آرای پیرنیا را نشر می‌دادند. در کتاب چهارم ابتدایی آمده که همه ایرانیان از نژاد آریا هستند. (بی‌نا، ۱۳۱۰: ۲۷۶) و یا در کتاب جغرافیای سال ششم آمده که ما همه اولاد آریایی‌هایی هستیم که در شمال غرب دریای خزر سکونت داشتند. (بی‌نا، ۱۳۱۶: ۸۷)

سعید نفیسی اعتقاد دارد که آریاییان نیای کنونی ما (مردمان زمان خود) هستند. (نفیسی، ۱۳۸۷: ۲۸۰) وی هم‌چنین در باب زبان اوستایی اعتقاد دارد که این زبان، زبان پدران ما یعنی آریایی‌ها بوده است. در ادامه در باب زبان مادری و پارسی باز هم از لفظ پدران ما استفاده می‌کند. (نفیسی، ۱۳۴۴: ۹_۱۰) نفیسی سعی دارد که نشان دهد که ایرانیان کنونی همگی از نژاد آریایی هستند. در حالی که در جای دیگر که به آن پرداخته خواهد شد، اعتقاد دارد که ایران همواره مورد هجوم اقوام سامی و یافتی بوده است. وی البته پاسخ این نکته را نمی‌دهد که اگر ایران در طول تاریخ خود همواره مورد هجوم چنین اقوامی بوده، چگونه ممکن است که همه ایرانیان کنونی هنوز از یک نژاد باشند؟؟

مسئله‌ای ممکن نیست. نفیسی و هم‌فکران وی تصور می‌کنند که ملت از مردمانی با یک نژاد و زبان مشترک تشکیل شده در حالی که همان‌طور که «آنتونی اسمیت»

سعید نفیسی (۱۳۷۴-۱۳۴۵ش) و تاریخ‌نگاری ... (علی فردوسی و دیگران) ۱۸۵

معتقد است: «ملت، جمعیت انسانی اسم‌داری است که در داشتن سرزمین تاریخی، اساطیر مشترک و خاطرات تاریخی، توده مردم فرهنگ عمومی، اقتصاد مشترک و حقوق و تکالیف مشترک، برای همه اعضا، اشتراک داشته باشند.» (اسمیت، ۱۳۸۳: ۲۴) داشتن نژاد و زبان مشترک هرگز نمی‌تواند عامل اصلی برای شکل‌گیری دولت-ملت قرار بگیرد. چه بسیار ملت‌هایی که از یک زبان مشترک برخوردار هستند اما در جغرافیای سیاسی مختلفی زندگی می‌کنند مثل ایران و تاجیکستان و مثال نقض این مسئله هم مردمان استرالیا و آمریکا هستند. وی حتی بدون در نظر گرفتن شواهد تاریخی، افغانستان را که پس از حمله مغول شاهد مهاجرت گسترده این قوم و ازبکان شد، فارس نژاد معرفی می‌کند!!! (نفیسی، ۱۳۶۸: ۱/۹۹) نفیسی، گویی فراموش کرده که مردم این سرزمین یک تاریخ و فرهنگ مشترک دارند. وی چنان غرق در ایدئولوژی دولت‌ملت‌سازی پهلوی از طریق یکسان‌سازی اجباری فرهنگ، زبان و نژاد شده که جز این موارد نمی‌اندیشد.

وی اعتقاد دارد که پس از حمله اعراب، مردم دیگری که در فلسطین و شام و مصر و شمال آفریقا سرنوشت ایرانیان را یافتند؛ به یک باره نابود شدند و امروز کمترین اثر زنده‌ای از زبان و نژاد و تمدن و فرهنگشان نیست. اما ایران هنوز مانده است و ایرانیان خود بهتر از همه می‌دانند که باز هم خواهند ماند. این همه از آن است که تفاوت بسیار بزرگی میان ملت ایران و ملل دیگر جهان است. (نفیسی، ۱۳۴۸: ۵-۶) بیشتر مطالب تاریخی نفیسی، عمق نداشته و بسیار مبتدیانه نوشته شده است. وی عامل تغییر زبان مردمان مصر و سوریه و... را عامل برتری نژادی دانسته؛ در حالی که این مسئله را نمی‌توان به عوامل نژادی و یا برتری یک ملت بر ملت دیگر نسبت داد. به عنوان نمونه با بررسی کشور مصر در مسئله تغییر زبان، می‌تواند راه‌گشا باشد. حکومت مصر در زمان حمله اعراب در دست رومی‌ها بود و پیش از آن نیز مدت زمان زیادی در دست یونانی‌ها و ایرانی‌ها بود. زبان رسمی دربار، یونانی بود اما زبان مردم عادی قبطی بود که از آن نوشته‌ای باقی نمانده بود. پس از مسیحی شدن مصری‌ها به فرهنگ مصر باستان، به چشم فرهنگ بت‌پرستی نگریسته شد و به همین منظور آثار و نوشته‌های آن نیز رفته‌رفته نابود شد. در نتیجه پس از فتح مصر و با مهاجرت اعراب به این مناطق، زمینه برای تغییر زبان مصر فراهم بود. (آزادی، محمودآبادی، ۱۳۹۰: ۳۹) المرشدی به نقل از عبدالعزیز صالح معتقد است که زبان قدیمی مصری که آن را با خط هیروگلیفی می‌نوشتند در اصوات و صیغه‌ها و مفردات مشابهت زیادی با زبان‌های سامی دارد و نشان می‌دهد که اصل آن جداگانه نیست، بلکه ریشه آنها مشترک بوده است. (المرشدی، ۱۹۹۳: ۲۲)

نفیسی در جای دیگر سعی دارد که یک دوگانه نژادی بین آریایی‌ها و سامی‌ها به وجود آورد که در آن نژاد آریایی ایرانی همواره مورد حمله اقوام سامی و یافتی بودند. (نفیسی، ۱۳۴۸: ۶) در حالی که در دنیای قدیم جنگ امری بدیهی و طبیعی بوده و اکثر حکومت‌ها با جنگ و خونریزی شکل گرفته‌اند و هیچ حکومتی هم مستثنی نمی‌شود.

۵. شخصیت‌محوری و تجلیل از رضاشاه

پس از حمله اعراب به ایران افراد زیادی در گوشه و کنار ایران با انگیزه‌های مختلف دست به قیام علیه اعراب و دستگاه خلافت زدند. یکی از ویژگی‌های مورخان دوره پهلوی، شخصیت‌گرایی است. آنان برای مشروعیت‌سازی رضاشاه پهلوی، اشخاصی را که در طول تاریخ بیشتر از نظر نظامی شناخته شده بوده و یا شاهان موفقی بودند، برجسته کرده و رضاشاه را ادامه راه ایشان معرفی می‌کند. ایران مرد خود را یافته است و این احتمال قوت می‌گرفت که در بزنگاه تاریخ قرار گرفته‌ایم و این مرد چهل و چندساله که تا چند روز قبل او را افسری حادثه‌جو می‌پنداشتیم، می‌خواهد تاریخ را ورق زند و صفحه تازه‌ای در آن بگشاید. در ذهن تخیل‌زای و پوینده‌ام دورنمای اردشیر بابکان و نادرشاه افشار پدیدار شده بود. (دستی، ۱۳۵۴: ۳۶) «داور» نیز در مقاله‌ای که در روزنامه مردآزاد منتشر کرده بود، معتقد است که در هیچ دوره‌ای ملت ایران چیزی نبوده، هرچه از ایران دیده شده است کار روسای ایرانی است! از سیروس تا نادر - آقامحمد شاه تا رضاخان سردار سپه - هرکاری در ایران شده که بشود پیش دو نفر بیرون آورد آن کار از لیاقت سلاطین و سرکرده‌های ایران بوده نه ناشی از ملت. (داور، ۱۳۰۲: ۱) هم‌چنین امثال نفیسی سعی داشتند تا با بیان داستان‌های افرادی؛ نظیر بابک خرم‌دین و المقنع و... احساسات میهن‌پرستی ایرانیان را برانگیزند. از همان روز نخستین که پای تازیان در ایران باز شد مردم ایران به پیروی از ایشان خشنود نبودند. دیاری که در آن زمان یکی از متمدن‌ترین کشورهای جهان بود چگونه می‌توانست به گروهی مانند تازیان آن زمان تن در دهد؟» (نفیسی، ۱۳۳۵: ۱۱)

نفیسی تعدادی از آثار خود را به شرح زندگی امثال ابومسلم، بابک، المقنع، خاندان طاهر و... اختصاص داده و اعتقاد دارد که همه ایشان برای انتقام از اعراب اقداماتی را برضد ایشان انجام داده‌اند. او، ابومسلم را امیر و پهلوانی می‌داند که چون ایرانیان خواستند از شر خلافت سفاک و خون‌ریز بنی‌امیه خلاص شوند، قیام کرده و به جای ایشان عباسیان را که میانه‌روتر بودند، به خلافت نشانند. (نفیسی، ۱۳۳۵: ۱۲) نفیسی سعی زیادی دارد که از ابومسلم یک

سعید نفیسی (۱۲۷۴-۱۳۴۵ش) و تاریخ‌نگاری ... (علی فردوسی و دیگران) ۱۸۷

قهرمان ملی بسازد. اما آیا این مسئله با شواهد تاریخ هم‌خوانی دارد؟؟ یعقوبی وی را از موالی می‌داند (یعقوبی، ۱۳۶۶: ۳۵۶) وی در خدمت خاندان عباسی قرار داشت. جدای از خدمتی که در به خلافت رسیدن عباسیان داشت، در موارد متعددی ایشان را یاری رساند. وی هنگامی که دید ابوسلمه ممکن است برای دستگاه خلافت در دسرساز شود، دستور قتل او را داد. (دینوری، ۱۳۶۴: ۴۱۲) سپس برای پایداری دستگاه خلافت تعداد زیادی شورش را سرکوب و حملات زیادی را دفع کرد. ابتدا قیام شریک‌بن شیخ در بخارا را سرکوب کرد. (نرشخی، ۱۳۶۳، ۱/۸۶_۱۸۹) در ابتدای خلافت منصور، عمویش عبدالله‌بن علی شورش کرد و تعدادی از خراسانیان به او پیوستند. کار شورش بالا گرفت و سرانجام پس از چندین ماه توسط ابومسلم سرکوب شد. (ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ۵/۴۶۹) در مورد شخصیت ابومسلم نیز گفته‌اند که شعر عربی می‌گفت و حتی ابن خلکان ابیاتی از وی نقل می‌کند. (ابن خلکان، ۱۹۷۰: ۳/۱۵۲)

این واقعه به درستی نشان می‌دهد که ابومسلم تا چه حد در اختیار منافع و مطامع عباسیان حرکت می‌کرد، لذا باید اذعان نمود که نفیسی در خصوص تحلیل و تبیین وقایع ایران بعد از اسلام راه افراط در پیش گرفت و آن چه بدان باور داشت با واقعیت‌های تاریخی به هیچ عنوان همخوانی ندارد. نفیسی حتی برای اثبات این مسئله که ایرانیان خلافت اموی را برانداختند به عمد به جای واژه خراسانیان از ایرانیان استفاده می‌کند. در حالی که در سپاه ابومسلم تعداد زیادی عرب وجود داشت. از جمله این اعراب عشیره کرمانی، خراعه و بنی تمیم بودند. (طبری، ۱۳۵۸: ۶/۴۷) در وصیت تاریخی «ابراهیم امام» به ابومسلم نیز آمده که

یمنیان را در نظر بگیر! زیرا کار خلافت بدون آنان راست نیاید. مردم ربیعیه را نیز در نظر گیر! زیرا آنان نیز همراه یمنیان هستند. اما در مورد قبیله مضر، آنان دشمنان نزدیک هستند. در کار آنان اگر دچار شک و شبهه‌ای شدی، آنان را بکش. (دینوری، ۱۳۸۰: ۳۴۲)

این وصیت نشان از حضور چشم‌گیر اعراب در سپاهیان ابومسلم است. نفیسی، طاهر و خاندان او را نیز از جمله کسانی می‌داند که در راه استقلال ایران قیام کردند. او در مورد این خاندان می‌گوید که خاندان طاهر تعصب ایرانی و مهر، نسبت به دیار و خاندان و نژاد و تبار در ایشان بوده است. (نفیسی، ۱۳۳۵: ۱۷) اما شواهد تاریخی خلاف این مسئله را نشان می‌دهد. طاهر گرچه راه برای سلسله‌های مستقل بعدی هموار کرد، اما هیچ منبعی مبنی بر این که همه خاندان وی خواهان استقلال کامل از خلافت بوده و یا به دنبال احیای ایران بودند، در دست نیست. نفیسی خود دلیل رفتن طاهر به خراسان را نه برای احیای ایران بلکه بیم او از کشته شدن توسط مأمون می‌داند. (نفیسی، ۱۳۳۵: ۱۴۵) پس از مرگ طاهر، مامون، پسرش

طلحه را به حکمرانی خراسان انتخاب کرد. (نفیسی، ۱۳۳۵: ۱۷۵) اگر طاهریان داعیه استقلال داشتند، مأمون هرگز به پسر وی اجازه نمی‌داد که جانشین طاهر شود. فرزند دیگر طاهر یعنی عبدالله از کودکی در دربار مأمون رشد یافته و از سرداران مشهور وی بود. او در ابتدا با جانشین مأمون یعنی معتصم روابط خوبی نداشت اما پس از آن که قیام مازیار را سرکوب کرد، روابطش با او نیکو گردید. راوندی در تاریخ اجتماعی ایران اعتقاد دارد که عبدالله به علت نبرد با بابک و مازیار پسر قارن و محو زبان و ادب پارسی، هرگز مورد توجه ایرانیان اصیل نبودند و یعقوب صفاری که می‌خواست عباسیان را براندازد، تصمیم به براندازی حکومت طاهریان گرفت و هنگامی که به محاصره نیشابور پرداخت، محمدبن طاهر به جای جنگیدن به وی گفت اگر به فرمان خلیفه آمده‌ای فرمان وی عرضه کن، تا ولایت به تو سپارم و گرنه بازگرد. یعقوب در جواب نماینده او شمشیر از نیام بیرون کشید و گفت: فرمان من این است». (راوندی، ۱۳۸۲: ۲/۱۹۸)

این موارد به خوبی حکایت از این دارد که خاندان طاهری به هر دلیلی بسیار محافظه‌کار بوده و بیشتر سعی داشتند تا روابط خود با دستگاه خلافت را حفظ کنند و به همین دلیل، همه این خاندان را نمی‌توان در ردیف مدعیان استقلال ایران آورد. یکی دیگر از وجوه ناسیونالیسم ایرانی در دوره معاصر، تحقیر قاجاریه و قهرمان‌سازی از شخصیت رضاشاه است. نفیسی نیز در کتب مربوط به تاریخ معاصر خود، تصویری قهرمان‌گونه از رضاشاه پهلوی ترسیم کرده و در عین حال به تحقیر قاجاریه پرداخته است. وی در کتاب تاریخ شاهنشاهی رضاشاه پهلوی به انتقاد از قاجار پرداخته و این دوره را بدترین دوره انحلال و تنزل در کشور می‌داند. (نفیسی، ۱۳۴۴: ۵) از رضاشاه تحت‌عنوان پهلوان نام می‌برد (همان: ۸) و سپس به نوبت، اقدامات او را بیان می‌کند. نکته جالب این است که بسیاری از اقداماتی و اصلاحاتی که در دوره رضاشاه انجام گرفت، زاییده فکر اطرافیان وی نظیر، داور، فروغی، تیمورتاش و... بود. اما در این کتاب هرگز نامی از این اشخاص برده نمی‌شود، چرا که هدف برجسته کردن شخص رضاشاه است نه بیان حقایق تاریخی. از صفحه ۴۰ تا ۴۶ کتاب در مورد اصلاحات قضایی صحبت شده و شگفت‌آور است که نامی از علی‌اکبر داور در این چند صفحه برده نمی‌شود!! (همان: ۴۰-۴۶) نفیسی برای توجیه اقدامات رضاشاه در سرکوب ایلات و عشایر بیان می‌کند که هر کس اندک بررسی در تاریخ ارتش ایران بکند، می‌بیند کشوری که در روزگار هخامنشیان، اشکانیان، ساسانیان و پس از آن در همه ادوار تاریخ کهن خود تا زمان صفویه،

سعید نفیسی (۱۲۷۴-۱۳۴۵ش) و تاریخ‌نگاری ... (علی فردوسی و دیگران) ۱۸۹

نادرشاه و کریم‌خان، ارتشی داشت که نه تنها حدود کشور را پاسداری می‌کرد؛ بلکه سرکشان و فتنه‌جویان داخلی را نیز فرمان‌بردار خود می‌کرده است. (همان: ۲۶)

وی در ادامه و برای توجیه متحدالشکل کردن اجباری البسه، دلایل عجیبی آورده و اعتقاد دارد که کم‌ترین فایده آن این بود که ایرانیان را یکسان و هم‌رنگ کرد و نفاق را از بین برد. (همان، ۵۵) و در باب کشف حجاب عقیده دارد که در تاریخ هیچ دیاری کاری بدین دشواری به این آسانی به پایان نرسیده است. (همان، ۵۶) این مسئله درست بر خلاف شواهد تاریخی است. اسناد چاپ شده موجود، حاکی از آن است که به رغم اصرار حکومت و خشونت مأموران، اجرای امریه کشف حجاب با دشواری‌هایی روبرو شد. تعارض این امریه با فرهنگ دینی مردم و تقابل روحانیون با آن از جمله مهم‌ترین این دشواری‌ها بود و حاکمان ولایات با تأکید این دشواری، حکومت مرکزی را که پیوسته خواهان تسریع در اجرای امریه کشف حجاب بود به صبوری فرامی‌خواندند. برای نمونه حاکم اصفهان این نکته را این‌گونه بیان می‌کرد که «در مثل اصفهان جایی که حتی درشکه‌چی‌های آن هم معمم بوده‌اند، این قبیل مسایل و ترک عادت چند صدساله باید به تدریج عملی گردد». (خشونت و فرهنگ، ۱۳۷۱: ۶۱) حاکم بندر لنگه نیز با بیان این که زنان آن ناحیه عادت به کارگیری «بتوله» یعنی برقعی که «همه وقت به صورت دارند و جز دو چشم تمام صورت آنها مستور است»، دارند و حتی در میهمانی‌های زنانه این برقع را بر صورت می‌گذارند، خواهان به تعویق انداختن اجرای این امریه در آن خطه شده است. (تغییر لباس و کشف حجاب به روایت اسناد، ۱۳۷۸: ۱۵۰) وضع در شهرهای دیگر نیز کم و بیش همین است.»

حاکم همدان از «تعصب زیاد» مردم آن شهر سخن می‌گوید. (خشونت و فرهنگ، ۱۳۷۱: ۳۱۱) از خرمشهر خبر می‌رسد که «اهالی به طور قاجاق در نتیجه تجدد و تربیت نسوان به خاک عراق رفته‌اند» (همان: ۲۰۱)، غالب زنان نیشابور از خانه بیرون نمی‌آمدند (همان: ۱۹۰) و حاکم قم از استعفای چند تن از «معلمات» خبر می‌دهد و می‌افزاید که اغلب اهالی قم به واسطه انتشار خبر راجع به رفع حجاب دخترهای خود را از مدرسه بیرون آورده‌اند. (همان: ۲۱۹) کار مقاومت در برابر این اقدام دولت به آنجا می‌کشد که رئیس فرهنگ ملایر تهدید به قتل می‌شود زیرا که «موضوع ناموس است» و می‌توان «یک نفر را که اسباب زحمت همه را فراهم کرده، تلف نمود و راحت شد.» (همان: ۲۹۶). موارد فوق به خوبی ثابت می‌کند که برخلاف گفته‌های نفیسی ماجرای کشف حجاب چندان هم به راحتی صورت نگرفته است.» نفیسی در مورد شکل‌گیری فرهنگستان همراه با ضدیت و تخریب متعصبانه دوره قاجاریه، چنین آورده است:

دیگر از اصلاحات مهمی که درین زمینه صورت گرفت، تصفیه زبان فارسی از کلمات و الفاظ و ترکیبات ناملایم و ناگوار زبان های بیگانه و تأسیس فرهنگستان ایران، برای این کار، اقداماتی بود که درین دوره و درین راه به عمل آمد. (نفیسی: ۱۳۴۴: ۹۹) منابع تاریخ‌نگاری رسمی و تبلیغاتی عهد پهلوی نیز، اقدام رضاشاه را در تأسیس فرهنگستان و تصفیه زبان فارسی از کلمات بیگانه، از زمره اصلاحات مهم فرهنگی این عصر معرفی کرده و آن را گامی مهم و اساسی در تقویت روح ملیت دانسته اند.

مسئله تغییر لغات بیگانه اگر تنها محدود به لغات انگلیسی، فرانسوی، روسی و... بود، امری پسندیده تلقی می‌شد. اما مسئله فقط به اینجا محدود نمی‌شد. «حکمت» در این باره می‌گوید:

بعضی مجامع سعی می‌کردند، لغات خارجی مخصوصاً کلمات عربی را از السنه و مکاتبات رسمی برداشته و به جای آن‌ها لغات و واژه‌های غیر مأنوس باستانی بگذارند یا واژه تازه‌یی بی‌اصل وضع کنند. بعضی دیگر هم که میل و نظر شاهنشاه را در این باره دانسته بودند به قصد استفاده شخصی و تقرب به مقامات عالی‌ه می‌کوشیدند که از این نهضت ملی به نفع خود استفاده کنند و بحدی راه افراط و مبالغه پیمودند که بیم آن می‌رفت که بنای عالی‌قدر زبان شیرین‌بیان فارسی که از مفاخر این قوم و ملت است، واژگون شود. (حکمت، ۲۵۳۵: ۲۳_۲۴)

حذف نام شهرهایی که به ترکی یا عربی بود و یا به نام ایلی، نامگذاری شده بود، در رأس برنامه قرار گرفت. آشفتگی این بازار، دولت را بر آن داشت تا در ۱۳۱۴ش. فرهنگستان ایران را با گلچینی از استادان لغت و فن ایجاد کند. کمیسیون جغرافیا به ریاست رضازاده شفق تا پایان ۱۳۱۹ش. موفق شد که ۱۰۷ عنوان جغرافیایی جدید جانشین واژه‌های قدیمی کند که بیشتر با کلمات پهلوی رضا، سپه، شاه، و شاهپور ساخته شده بودند. (شهره جلال‌پور، ۱۳۹۰: ۵۹) بسیاری از اسامی شهرها قرن‌ها به همین نام بود و درواقع جزئی از فرهنگ مردم آن منطقه شده بود. چنین تغییرات جزئی هرگز نمی‌توانست گامی مهم برای تقویت روح ملیت قرار گیرد. در کشوری که دارای مردمانی با زبان، فرهنگ و قومیت‌های متفاوت است، چنین اقدامی نتایجی در پی ندارد.

۶. نتیجه‌گیری

پس از جنگ‌های ایران و روس و ورود اندیشه‌های متجددانه در حوزه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی زمینه برای تغییر و تحول در بسیاری از حوزه‌های فکری، فرهنگی و... فراهم شد.

تاریخ‌نگاری یکی از این علوم بود. تاریخ و تاریخ‌نگاری یکی از مهم‌ترین علوم برای نهادینه‌کردن ایدئولوژی‌های حکومت‌ها در ذهن مردم است. حکومت پهلوی نیز برای بسترسازی جهت اقدامات خود از یک‌سو و مشروعیت‌سازی جهت بقای خود از سوی دیگر به تاریخ و تاریخ‌نگاری توجه ویژه‌ای کرد. سعید نفیسی یکی از همین مورخان است. با نگاه به آثار وی در زمینه تاریخ می‌توان نتیجه گرفت که وی سهم زیادی در گسترش این نوع از تاریخ‌نگاری دارد. نفیسی در تاریخ‌نگاری خود به مردم عادی توجه زیادی نداشته و غرق در شخصیت‌ها و دربار و بزرگان است. وی از مورخانی بود که در راستای پروژه ملت‌سازی پهلوی اول می‌نوشت و حرکت می‌کرد. آثار او همه تبلیغی برای ایدئولوژی‌های پهلوی بود. حکومت پهلوی در پی ساخت دولت‌ملتی جدید برپایه زبان، نژاد و فرهنگ مشترک بود. برای پهلوی یکسان کردن ظواهر مثل البسه و السنه از اهمیت زیادی برخوردار بود و نفیسی نیز مورخی بود که تلاش کرد تا چنین مسائلی را در آثار خود تبلیغ کند. او با نوشتن از ایران باستان سعی داشت تا ذهن ایرانیان را از اسلام و اعراب جدا کرده و با نوشتن از شخصیت‌های تاریخی که بر علیه اعراب قیام کرده بودند، سعی در تقویت روحیه ملی‌گرایی و ناسیونالیستی داشت.

تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی وظیفه مشروعیت‌سازی برای حکومت را نیز بر عهده دارد به همین دلیل نفیسی در آثار مربوط به تاریخ معاصر خود با تحلیل‌هایی مبتدیانه به تحقیر قاجاریه پرداخته و بدون ذکر نام اطرافیان رضاشاه که در اصلاحات زمان وی نقش اساسی و محوری داشتند، تنها از شخص وی به عنوان بانی اصلاحات نام می‌برد. به نظر می‌رسد که وی آثار خود را تنها برای اهداف سیاسی نوشته است و گرنه پایه و اساس بخش زیادی از مطالب وی (نه اطلاعات و داده‌های تاریخی که در همه منابع موجود است) با واقعیات تاریخی هم‌خوانی ندارد. در پایان و پس از بررسی آثار نفیسی می‌توان چنین نتیجه گرفت که تاریخ‌نگاری نفیسی در خدمت حکومت قرار دارد و به همین منظور وی تحلیل‌های بسیار ضعیفی از تاریخ ارائه می‌دهد. اسامی بیشتر آثار او رنگ و بوی ناسیونالیستی دارد. تاریخ‌نگاری او بر چهار رکن اساسی استوار است. باستان‌گرایی، عرب‌ستیزی، آریایی‌ستایی و شخصیت‌محوری و تجلیل از رضاشاه به عنوان قهرمان ملی. تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی پهلوی نیز بر همین ارکان استوار است و این نشان می‌دهد که نفیسی در این راستا می‌نوشته است.

کتابنامه

- ابن اثیر، عزالدین (۱۳۴۹) *الکامل فی التاریخ*، ترجمه محمدابراهیم باستانی پاریزی، ج ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ابن اثیر، عزالدین (۱۳۸۵ق) *الکامل فی التاریخ*، بیروت: دار البیروت.
- ابن خلکان، احمد بن محمد، *وفیات الأعیان و أنباء أبناء الزمان*، محقق احسان عباس، بیروت: دار صادر.
- آخوندزاده، فتحعلی، *مکتوبات کمال الدوله و ملحقات آن*، به اهتمام علی اصغر حقدار، چاپ اول، بی جا.
- اسمیت، آنتون دی (۱۳۸۳)، *ناسیونالیسم نظریه، ایدئولوژی، تاریخ*، ترجمه منصوره انصاری، ج ۱، تهران: تمدن ایرانی.
- المرشدی، محمد ابراهیم (۱۹۹۳) *عروبه مصر و اقباطها، قاهره: دارالشرق الاوسط للنشر*
- بیل، جیمز آلن. (۱۳۸۷). *سیاست در ایران: گروه‌ها، طبقات و نوسازی*، ترجمه علی مرشدی‌زاد، تهران: اختران.
- پورداد، ابراهیم. (۱۳۴۳). *آناهیتا: پنجاه گفتار پورداد*، تهران: امیرکبیر.
- پورداد، ابراهیم. (۱۳۵۶). *فرهنگ ایران باستان*، تهران: دانشگاه تهران.
- پیرنیا، حسن، (۱۹۲۸) *تاریخ ایران قدیم از آغاز تا انقراض ساسانیان*، تهران: خیام.
- تغییر لباس و کشف حجاب به روایت اسناد (۱۳۷۸) تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات.
- چیس، رایینسن (۱۳۸۹) *تاریخ نگاری اسلامی*، ترجمه مصطفی سبحانی، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- حکمت، علی اصغر (۱۳۵۵) *سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی*، تهران: پارس.
- خشونت و فرهنگ* (۱۳۷۱)، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
- دریایی، تورج، (۱۳۸۳) *شاهنشاهی ساسانی*، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: ققنوس.
- دشتی، علی (۱۳۵۴) *پنجاه و پنج*، تهران: چاپخانه سپهر.
- دیاکونف، میخائیل میخائیلوویچ (۱۳۸۳) *تاریخ ایران باستان*، ترجمه روحی ارباب، تهران: علمی و فرهنگی.
- دینوری، ابن قتیبه. ۱۳۸۰ *امامت و سیاست (تاریخ خلفاء)*. ترجمه ناصر طباطبایی. تهران: ققنوس
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود. (۱۳۶۴). *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نی.
- راوندی، مرتضی (۱۳۸۲) *تاریخ اجتماعی ایران*، چاپ دوم، ج ۲، تهران: نگاه.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۵). *روزگاران*، تهران: سخن.
- زیدان، جرجی (۱۳۷۲) *تاریخ تمدن اسلامی*، ترجمه علی جواهرکلام، ج ۱، تهران: امیرکبیر.
- شهیدی، سیدجعفر (۱۳۸۳) *تاریخ تحلیلی صدر اسلام*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

سعید نفیسی (۱۲۷۴-۱۳۴۵ش) و تاریخ‌نگاری ... (علی فردوسی و دیگران) ۱۹۳

- طبری، ابی جعفر محمد بن جریر (۱۳۵۸ق)، تاریخ الامم والملوک، القاہرہ: مطبعہ الاستقامہ فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۲) شاهنامه، تهران: امیرکبیر.
- فصیحی، سیمین (۱۳۷۲) جریان‌های اصلی تاریخ‌نگاری در دوره پهلوی، مشهد: نشر نوند.
- گریستن‌سن، آرتور. (۱۳۸۹). ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: نگاه.
- گیرشمن، رومن (۱۳۸۸) ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، تهران: معین.
- میثوی، مجتبی، (۱۳۵۴) نامه تنسر به گشنسب، تهران: خوارزمی.
- ملایی توانی، علیرضا، (۱۳۹۶) گفتمان تاریخ‌نگاری رسمی دوره پهلوی پیرامون رضاشاه، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- نرخسی، محمد، (۱۳۶۳) تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد قباوی، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران
- نفیسی، سعید (۱۳۳۴) ماه نخشب، تهران: طهوری.
- نفیسی، سعید (۱۳۳۵) تاریخ خاندان طاهری، تهران: انتشارات اقبال و شرکا.
- نفیسی، سعید (۱۳۴۴) تاریخ شهریاری شاهنشاه رضاشاه پهلوی از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ تا ۲۴ شهریور ۱۳۲۰، تهران: شورای مرکزی جشن‌های بنیادگذاری شاهنشاهی ایران.
- نفیسی، سعید (۱۳۴۸) بابک خرم‌دین دلاور آذربایجان، تهران: انتشارات فروغی.
- نفیسی، سعید (۱۳۸۷)، تاریخ تمدن ساسانی، تهران: کتاب پارسه.
- نفیسی، سعید (۱۳۹۰) تاریخ اجتماعی ایران؛ از انقراض ساسانیان تا انقراض امویان، تهران: کتاب پارسه.
- یعقوبی، ابن واضح. (۱۳۶۶). تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی.

مقالات

- آزادی، فیروز و سید اصغر محمود آبادی (۱۳۹۰) زمینه‌های عرب شدن مصر در اسلام (۲۱ تا ۶۴ هجری)، پژوهش‌های تاریخی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، سال ۳، ش ۴.
- آیتی، عبدالمحمد (۱۳۵۶) خط از آغاز تا اسلام، ماهنامه آموزش و پرورش، سال ۴۷، ش ۴
- جلال‌پور، شهره (۱۳۹۱) تحلیل تغییر اسامی شهرهای ایران در دوره پهلوی اول و نقش فرهنگستان ایران، فصلنامه گنجینه اسناد، سال ۲۲، دفتر ۴.
- حاجیان‌پور، حمید (۱۳۷۶) جنبش مزدکی، کیهان اندیشه، س ۱۳، ش ۷۴.
- حسین‌طلایی، پرویز و لیلا نجفیان رضوی (۱۳۹۰) پژوهش‌نامه انتقادی، س ۱۱، ش ۱.
- طرفداری، علی محمد (۱۳۹۰) تاریخ: تأمل؛ تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی ایران و پایه‌گذاری اوهم تاریخی مقدس، سوره اندیشه، س ۴، ش ۵۰ و ۵۱.

۱۹۴ جستارهای تاریخی، سال ۱۴، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

قره‌داغی، معصومه، (۱۳۹۹) تاریخ‌نویسی ناسیونالیستی در عصر قاجار، فصل‌نامه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد محلات، دوره ۱۵، ش ۵۸.

قیم، عبدالنبی (۱۴۰۱) درباره واژه تازی، آینه پژوهش، سال ۳۳، ش ۱.

محمدی، محمدیار (۱۳۹۰) تأثیر موقعیت شبه‌جزیره عربستان بر گسترش اسلام و پیدایش تمدن اسلامی از آغاز تا فرجام، فصلنامه پژوهشی تاریخ و فرهنگ و تمدن اسلامی، سال ۱، ش ۳.

وحید، رستم، (۱۳۰۸) شرح حال سعید نفیسی، ارمغان، دوره ۱۰، ش ۸ و ۹.

پایان نامه‌های فارسی

قربانی‌فر، یونس (۱۳۸۵) تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی در عصر پهلوی اول، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس.

نیکویخت، ناصر و عباس رنجبران (۱۳۸۷) نقد و تحلیل شیوه سعید نفیسی در تصحیح متون ادبی کلاسیک فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی تربیت معلم.

مقدم‌خواه، شقایق (۱۳۹۳) بررسی و تحلیل آثار و اندیشه‌های سعید نفیسی، پایان‌نامه دکتری، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه سمنان.

روزنامه‌ها

داور، علی‌اکبر، (۱۳۰۲) روزنامه مرد آزاد، یادداشت‌های یومیه، سال ۲، ش ۲۶.